



ترجمه: محمد قاضی

در سخنان تند گانندی، تأثر و اندوهی تلخ ولی مردانه وجود دارد. آن شب، شب «باغ زیتون» بود. توقیف گانندی نزدیک بود... از کجا معلوم که او از صمیم قلب از این پیشامد استقبال نمی کرد و آن را وسیله ای برای نجات خود نمی دانست؟

مدت ها بود که او انتظار چنین پیشامدی را داشت. از روز دهم نوامبر ۱۹۲۰ به بعد کلیه اقدامات لازم را به عمل آورده بود. دستورهای خود را خطاب به ملت برای روزی که ممکن بود دیگر در میان آن نباشد دیکته کرده بود گانندی در مقاله جدیدی به تاریخ ۹ مارس ۱۹۲۲ وقتی کم کم شایعه توقیف او می پیچید مجدداً به این موضوع پرداخت. او در آن مقاله نوشت که به هیچ وجه از اعمال زور دولت نمی ترسد؛ او فقط از یک چیز می ترسد و آن توسل ملت به زور است و چنین واقعه ای موجب خفت و سرشکستگی او خواهد بود. «ملت باید روز توقیف مرا، روز جشن و سرور خود تلقی کند! دولت چنین می بندارد که با توقیف گانندی کار هند تمام است. شما خلاف این تصور رابه او ثابت کنید! نگذارید که او نیروی ملت را بیازماید!» برترین نشانه شرافت و افتخار که ملت می تواند به او عرضه کند حفظ آرامش کامل است. گانندی از فکر اینکه ممکن است دولت از ترس یک بلوای خونین در توقیف او مردد باشد احساس خفت و خواری می کند، پس ملت باید آرامش خود را حفظ کند و کار خود را معلق نگذارد و به هیچ وجه میتینگ تشکیل ندهد! لیکن دادگاه ها باید بسته شود و خدمات دولتی متروک گردد و مدارس دولتی خالی شود، و خلاصه، برنامه عدم همکاری تمام و کمال و با نظم و انضباط اجرا گردد. اگر ملت چنین کند، پیروز است والا درهم شکسته خواهد شد.

وقتی تدارک همه چیز دیده دشد گانندی به عزلتگاه محبوب خود یعنی به «اشرام سیرماتی» در نزدیکی احمدآباد رفت تا در میان مریدان محبوب خویش و در عالم جذب و ریاضت خود منتظر کسانی باشد که می بایستی برای توقیف او بیایند. او خود داوطلب رفتن به زندان بود. شاید در غیاب او ایمان ملت هند بهتر تجلی می کرد و از طرفی «یحتمل خود او نیز آرامشی را که در خور آن بود به دست می آورد...»

غروب روز دهم مارس، کمی پس از نماز شام، مأموران پلیس سر رسیدند. «اشرام» از آمدن آنان با خبر شده بود مهاتما خویشتر را تسلیم کرد. در سر راه رفتن به زندان به دوست مسلمان خود مولانا حسرت مهانی برخورد که از راه دور آمده بود تا او را در آغوش کشد. گانندی را یا بانکر سردبیر روزنامه هند جوان به زندان بردند. زش اجازه یافت که تا آستانه در زندان همراه او باشد.

روز شنبه ۱۸ مارس، هنگام ظهر، «محاکمه بزرگ» او در محضر قاضی استان، در دادگاه احمدآباد آغاز یافت. گانندی بی حد نجابت و بزرگواری از خود نشان داد. قاضی و متهم با ادب و نزاکت دلاورانه ای با هم رفتار کردند. هرگز انگلستان نبرد، چنین بی غرضی بزرگ منشانه ای از خود نشان ندهاده بود. قاضی که سی. بن. روسفیلد، نام داشت در آن روز بسیاری از خطاهای دولت را جبران کند. قسمتی از داستان دادرسی که به وسیله دوستان گانندی منتشر شده بود در جراید اروپا نقل گردید و انعکاس آن به فرانسه نیز رسید. بنابراین من فقط به ذکر خلاصه آن می پردازم.

چرا دولت تصمیم گرفته بود گانندی را توقیف کند؟ پس از آنکه دو سال در اجرای این

تصمیم تردید به خرج داده بود چگونه موقعی را برای این کار انتخاب می کرد که مهاتما تازه توفیق یافته بود بر طغیان ملت خود دهنه بزند، و وجود او یگانه سد مانع در برابر تعدی ملت به نظر می رسید؟ آیا این کار اشتباه بود؟ و یا دولت می خواست کلام دهشت زای گانندی را ثابت کند که گفته بود: «گویا دولت می خواهد این کشور را مالا مال

قبول کرد.

سرجان ت. سترانگمن، دادستان کل بمبئی، اظهار داشت که دلایل مجرمیت متهم منحصر به همین سه مقاله که مأخذ و ملاک صدور ادعای نامه واقع شده است، نیست بلکه این سه مقاله جزئی از یک سلسله نشریات علیه دولت است که از دو سال پیش تا به حال مرتباً ادامه داشته است؛ و این مطلب

گاندی به روایت وودینگ وولانگ ۲/

استقبال از توقیف



از آدم کشی و آتش سوزی و غارتگری ببیند تا بهانه ای برای رفع آن داشته باشد!» در واقع وضع گانندی مشکل بود. دولت به او ارجح می گذاشت و از او می ترسید. دلش می خواست ملاحظه اش کند ولی گانندی هیچ ملاحظه دولت را نمی کرد. مهاتما توسل به زور را محکوم می کرد لیکن اصل «عدم زور» او از تمام زورها انقلابی تر بود. او در همان روزهایی که با نافرمانی مدتی دسته جمعی مخالفت می کرد، بر بنیاد تهدید آمیزترین نوشته به شمار می رفت منتشر ساخته بود. یک تلگراف بی شرمانه از لرد بیر کهنر و از آقای مونتاگوی سیلی سختی بود که به گوش ملت هند نواخته شد. گانندی با جهشی حاکی از خشم و نفرت به این هماورد طلبی دشنام آمیز پاسخ داده بود:

مادام که شیر بریتانیا رو در روی ما چنگال های خون آلود خود را تکان می دهد هیچ گونه سازشی با امپراتوری امکان پذیر نیست!... امپراتوری بریتانیا که بر استثمار متشکل نحیف ترین نژادهای دنیا و با تمهید قراردادی زور خشونت آمیز بنا شده است اگر خدایی عادل بر دنیا حکومت می کند - نمی تواند دوام داشته باشد. اکنون هنگام آن است که ملت بریتانیا بدانند نیردی که در سال ۱۹۲۰ آغاز شده است نیردی است که خواه یک ماه یا یک سال و یا ماه ها و سال های طول بکشد، تا پایان ادامه خواهد یافت... من دعا می کنم خداوند به ملت هند فروتنی و نیروی کافی بدهد که تا پایان متوسل به زور نشود لیکن تسلیم به این تهدیدات بی شرمانه غیر ممکن است...

باری، به استناد این مقاله و دو مقاله مؤخرتر بود که ادعای نامه تنظیم شده بود. گانندی متهم بود به اینکه «روح مهر و مودت را در مردم کشته و خشم و نفرت عمومی را علیه دولت قانونی اعلیحضرت پادشاه انگلستان برانگیخته است». گانندی اصلاً و کیل مدافع نداشت. وی تمام اتهامات وارده را

را با قرائت صفحاتی از آن نشریات ثابت کرد. وی به صفات عالی و برجسته گانندی اذعان داشت و به همین جهت زبان های ناشی از این نوشته ها را بسیار بزرگ دانست. او حوادث خونین بمبئی و شوری شورا را به گانندی نسبت داد. بی شک گانندی تبلیغ عدم توسل به زور می کرد، لیکن در عین حال تخم نفرت و کینه نیز در مردم می کاشت. بنابراین نتیجه می گرفت که وی مسئول تجاوز و تعدی مردم است.

گانندی اجازه سخن خواست. دعوایهایی که او با وجدان خود داشت، تشویش ها و اضطراب های او و شک و تردید هفته های اخیرش در باره مواجه بودن تصمیماتی که بایستی بگیرد و در باره انعکاساتی که ممکن بود این تصمیمات در وجدان ملتش بیخشد بر طرف شده و اینک تسلطی توأم با آرامش بر روح خود پیدا کرده بود. او تمام جریاناتی را که اتفاق افتاده بود و تمام آنچه را که الزامی بایست اتفاق بیفتد قبول داشت و می گفت که از این اتفاقات فقط می تواند متأسف باشد ولی باید مسئولیت آن را قبول کند. او اعلام کرد که با آقای دادستان کل هم عقیده است و گفت: بلی، من مسئول هستم، مسئول کامل! او قبول داشت که از مدت ها پیش از تاریخی که در ادعای نامه ذکر شده به کاشتن تخم کینه و نفرت در دل مردم مشغول بوده است، و اصلاً به چنین کاری عشق دارد. او گناه تمام اغتشاشات مدرس و «جنایات شیطانی» شوری شورا و «فجایع بی خردانه» بمبئی را به گردن گرفت:

اینکه آقای دادستان می گویند من چون تربیتی یافته و تجاربی از این دنیا به دست آورده ام به عنوان یک انسان مسئول می بایستی از عواقب اعمال خود آگاه باشم حق با ایشان است. من خوب می دانستم که دارم با آتش بازی می کنم و خطر آن را نیز استقبال کرده ام، و اگر مرا آزاد کنند بار دیگر اعمال خود را از سر خواهم گرفت. من در

این شب های اخیر کاملاً در این باره تعمق کرده ام و هم امروز صبح احساس نموده ام که اگر آنچه اکنون می گویم بر زبان نیاورم به وظیفه خود عمل نکرده ام؛ من همیشه معتقد بوده ام و اکنون نیز هستم که باید از توسل به زور اجتناب ورزید. اصل عدم توسل به زور اولین و آخرین آیه شریعت من است. لیکن من می بایست از دو طریق یکی را انتخاب کنم: یا پیروزی از یک روش سیاسی که به نظر خود اگر چنین می کردم خطایی غیر قابل جبران نسبت به کشورم بود و یا رفتن به استقبال خطری که از خشم ملت من از شنیدن حقیقت از لبان من ناشی می شد؛ من خود می دانم که ملت من گاهی دیوانه می شود و از این امر عمیقاً متأثرم و برای همین است که من در اینجا حاضرم تا نه به سبک ترین بلکه به شدیدترین کیفر تن در دهم. من درخواست عفو و بخشایش نمی کنم و نمی خواهم علل مخففه در باره ام رعایت شود. من به اینجا آمده ام تا با روی خوش، بالاترین مجازاتی را که بنسوان برای جرمی که در نظر قانون عمدی تلقی شده است و در نظر من نخستین و طفیفه یک فرد میهنی است درخواست کنم و بپذیرم. آقایان قضات، شما حق ندارید مردد باشید؛ یا استعفا بدهید و یا مرا به کیفر برسانید!...

گانندی پس از این بیانات آتشین - که بدون یادداشت قبلی ادا شد و در طی آن و سواست های یک وجدان مذهبی و عزم و ثبات یک رهبر سیاسی شکوهمند در تعادل اند - اعلامیه مدونی خطاب به ملت هند و به ملت انگلستان قرائت کرد و در آن اعلامیه متذکر شد که موظف است به اطلاع آن دو ملت برساند «چرا فردی هواخواه سلطنت و طرفدار متعصب همکاری با انگلستان، تبدیل به مردی بی عاطفه و مخالف آشتی نا پذیر با همکاری شده است». او پرده ای از زندگی اجتماعی خود از سال ۱۸۹۳ به بعد را دوباره ترسیم می کند و تمام رنج هایی را که به عنوان یک فرد هندی از سیستم حکومت انگلستان کشیده است و کوشش های بیست و پنج ساله خود را برای اصلاح آن سیستم، به این امید لاجو جانه بیاد آور می شود که چنین اصلاحی بدون جدا کردن هند از امپراتوری، امکان پذیر خواهد بود.

او تا سال ۱۹۱۹ با همه یأس و سرخوردگی از همکاری با انگلستان دفاع کرده بود، لیکن اینک اهانت و جنایت از حد و اندازه می گذشت و دولت به جای جبران آن به خصوص برای ناراحت کردن وجدان ملت هند به مقصران نشان افتخار بخشیده و انعام و پاداش داده است. دولت، خود، همه پیوندهای موجود با اتباعش را گسسته است تا در نتیجه اکنون گانندی به این اعتقاد رسیده است که هر پیشنهاد اصلاحی ولو از طرف انگلستان داده شود برای هند مهلک خواهد بود. حکومت بر استثمار توده های ریزی شده و قانون برای اجرای این استثمار وضع گردیده است. اداره قانون در خدمت استثمارگر است. یک سیستم دقیق و نافذ تروریسم (وحشت و ارعاب) اخلاق ملت هند را فاسد کرده و به او ریاکاری و دورویی آموخته است.

هند، اکنون ورشکسته و گرسنه و منحط شده است، تا جایی که بعضی گفته اند نسل ها باید بگذرد تا هند بتواند خویشتر را مثل یک کشور تحت الحمایه (دومینیون) اداره کند. هیچ یک از حکومت هایی که در گذشته بر هند تاخته اند به قدر انگلستان به او بدی نکرده اند. عدم همکاری اگر هم جنایت تلقی شود وظیفه ای است که گانندی آن را انجام داده است، لیکن اگر تا به حال توسل به زور برترین راه چاره بود، او به ملت خود عالی ترین سلاح ها را داده است: عدم توسل به زور.

در اینجا مناظرات قهرمانانه ای بین برومسفیلد قاضی و مهاتما رد و بدل می شود.

ادامه دارد